

صمد بهرنگی در این اثر با توضیح گوشه ای از وقایع تاریخی انقلاب مشروطیت با دید مارکسیستی، سعی کرده است همچون دیگر آثار ارزنده خود "به انسان کمک کند تا خود را بشناسد و ایمان به خودش را تقویت کند، میل به حقیقت و مبارزه با پستی ها را در وجود مردم توسعه دهد، .... به زندگانی جان تازه ای بخشد و آن را تکمیل نماید" (مطلب داخل گیومه از ماکسیم گورگی- هدف ادبیات). بخش مجدد این اثر انقلابی را در شرایطی که ارتجاع و نیروهای سازشکار سعی در اشاعه ادبیات غیر انقلابی در میان نسل جوان را دارند، ضروری دانسته و به انتشار آن مبادرت می کنیم.

چریکهای فدائی خلق ایران - بهار ۱۳۸۹

# آذربایجان در جنبش مشروطه

صمد بهرنگی

## آذربایجان در جنبش مشروطه

احمد کسروی می نویسد جنبش مشروطه را تهران آغازید و تبریز آن را پاسداری کرد و به انجام رسانید. هر چند آدم های کج اندیشی هنوز هم معتقدند که مجاهدان آذربایجان یک مشت اوباش بودند و ستارخان، آن انسان نیک نفس و مبارز، راهزنی بیش نبود و تنها به خاطر غارت و چپاول می جنگید. سخن کسروی اغراق نیست. راست است که برقراری رژیم مشروطه کاملاً به نفع توده ی مردم تمام نشد و حتی جنگ آوران و پیشه وران کارشان به خواری و سختی کشید (مثلاً ستارخان)، اما در هر صورت، جان بازی ها و مردانگی های مجاهدان پاک دل آذربایجان بود که محمد علی میرزای گستاخ را به زانو درآورد و دیگر توده های مردم را برانگیخت و ثابت کرد که **شرفیان هم شاینده ی زندگانی آزاد می باشند.** (۱)

دو سید بزرگوار تهرانی (آقایان طباطبائی و بهبهانی) کار را شروع کردند، مردم را شوراندند اما در راه بردن و به ثمر رساندن جنبش به بی راهه افتادند. آن ها به چند خط فرمان بی خاصیت مشروطه دل خوش کرده بودند. حتی آن زمان که محمد علی میرزا با خودکامگی حکم می راند و مجلس را به هیچ گرفت این ها با ساده لوحی و خوش بینی زیانباری که داشتند خیال می کردند باز هم می توان کار را با نشستن و حرف زدن و موعظه کردن و جوش و خروش پیش برد.

**آن ها از این اصل مسلم غافل بودند که برای پیروزی کامل بر دشمن خونریز باید چون خود او مسلح شد و از خون ریختن باکی نداشت.**

رهبان تهران می توانستند آزادی خواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ وادارند، از شهرهای دیگر تفنگچی داوطلب بخواهند و با دستی کاملاً مسلح و نیرویی آماده به مقابله برخیزند. آن ها حتی می توانستند محمد علی میرزا را با نام سوگند شکنی از پادشاهی بردارند و نقشه های محیلانه اش را نقش برآب کنند چنان که همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد. رهبان تهران به هیچ یک از این راه ها التفات نکردند. آن ها می خواستند کار را با ستمدیدی و نمایش مظلومیت ملت و برانگیختن حس ترحم و انسان دوستی محمد علی میرزا و دیگر سردمداران از پیش ببرند و نیازی به آمادگی نظامی و قیام مسلحانه نمی دیدند، و اگر روز بمباران مجلس آذیخواهان تهران با وجود شجاعت بسیار که نشان دادند نتوانستند بیش از چند ساعتی جنگ را ادامه دهند، علتش همین نداشتن آمادگی بود. ناگفته نماند عده ای از همین مجاهدان عضو "انجمن آذربایجان" در تهران بودند.

اما در تبریز از همان روز گرفتن فرمان مشروطه تفنگچی و مجاهد تربیت می شد، به عبارت دیگر و روشن تر برای قیام مسلحانه، برای برانداختن دشمنان داخلی و خارجی، زمینه چینی به عمل می آمد.

فعالیت اعضای انجمن ایالتی تبریز و مهم تر از آن طرح هایی که اعضای انجمن سری "مرکز غیبی" می ریختند و به دست انجمن اجرا می کردند، از چیزهایی بود که تبریز را برای مقابله با قشون استبداد و ادامه ی یک جنگ یازده ماهه آماده کرده بود. قطعه شعری که روز جمعه بیست و هشتم شهریور ۱۲۸۶ در تبریز در مسجد مقصودیه هنگام بر چیدن ختم عباس آقا تبریزی قاتل اتابک اعظم که به وسیله ی میرزا غفار زنوزی، از مجاهدان قفقاز، خوانده شد، روحیه و طرز فکر مجاهدان را به خوبی نشان می دهد. مطلع این قطعه چنین است:

آی قارداشلار، قان توکون تا جوشه گلسین کاینات

## ثابت اولسون تا جهانہ بیزده کی عزم و ثبات

ترجمہ فارسی: رفقا، خون بریزید تا کاینات به جوش آید و بر جهانیان ثابت شود که ما صاحب چه عزم و ثباتی هستیم.

## موقعیت

تبریز پس از تهران بزرگ ترین شهر ایران و ولیعهد نشین بود، به همین جهت با وجود فاصله ی زیاد همیشه با تهران در تماس بود و از پیش آمدهای تهران زودتر از جاهای دیگر آگاه می شد. در نظر بگیریم که از تهران به تبریز دو سیم تلگراف کشیده شده بود، یکی دولتی و دیگری مال کمپانی. آگاهی از وضع تهران خود مایه ی بیداری مردم بود. نزدیکی آذربایجان به خاک قفقاز و عثمانی و رفت و آمد بی حد مردم این دو جا نیز در بیداری آذربایجان موثر بود. اصولاً تبریز سر راه اروپا واقع شده بود.

سالانه گروه انبوهی از مردم از بازرگانان و دهقانان و کارگران و خیل بیکاران در جستجوی کار به قفقاز و عراق و ... می رفتند و در شهرهای مختلف به کارهای مختلف دست می زدند. احوال مردم آذربایجان و گاهی ایران که در قفقاز ساکن می شدند به تجارت یا قاچاق میان دو کشور یا کارهای دیگر می پرداختند، در ادبیات آذری آن روزگار به خوبی منعکس شده است. برای نمونه داستان "اوستا زینال" را از جلیل محمد قلی زاده و نمایشنامه ی "سرگذشت مرد خسیس" را از میرزا فتحعلی آخوندوف نام می بریم.

اغلب شدت فقر و بیکاری بود که توده ی مردم از دهقانان و شهری را به آن سو می کشاند. هنوز هم پیرمردان آذربایجان فراموش نکرده اند که چگونه هر از گاهی بار سفر می بستند که بروند کیسه ها را پر کنند و برگردند. حتی زوار مشهد از راه قفقاز و بالای دریای خزر خود را به مشهد می رساندند و هم از آن راه برمی گشتند.

البته انتخاب چنین راه دوری به سبب ناامنی راه های داخلی کشور و تعرض راهزنان سر گردنه ها بود.

از این رهگذر نیز مقداری لغت روسی وارد زبان آذربایجان شده است. این رفت و آمدها ناگزیر راه چیزهای تازه و افکار نو را به داخل کشور باز می کرد و سبب بیداری مردم می شد. سفر استانبول نیز همین اثر را داشت.

آذربایجان همیشه به طریقه های گوناگون با استانبول در تماس بوده است. چنان که در دوره ی استبداد محمد علی میرزا و شدت جنگ های تبریز، در استانبول بودند و خود را نماینده ی انجمن ایالتی تبریز معرفی می کردند. همین انجمن بود که اخبار آذربایجان را به علمای نجف و کشورهای اروپایی دیگر جاها می رساند و برای مجاهدان کمک های مالی موثری جمع آوری می کردند.

## بازرگانی

احمد کسروی می نویسد که آذربایجان در بازرگانی و فرستادن کالا به کشورهای بیگانه از همه ی مردم ایران جلوتر بودند و در بیشتر شهرهای همسایه رشته بازرگانی بیشتر در دست اینها بود. هم چنین در استانبول و برخی از شهرهای اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتند. گاهی بازرگانان به نام شهری که با آنان در ارتباط و معامله بودند مشهور می شدند. مثلاً گفته می شد: "حاجی باقر استانبولی". بعد ها این القاب به صورت نام خانوادگی درآمد. امروزه خانواده هایی به نام های مسکوچی، تهران چی، بغدادچی، استانبولچی و غیره وجود دارند.

این واقعیت نشانی از رشد و توسعه بورژوازی تجاری در آذربایجان بود. گاهی نیز بازرگانی برای حفظ جان و مال خود از دست عمال و فئودال های وابسته دربار پسوند "اوف" به آخر اسم خود می آورد و بدین ترتیب خود را غیر مستقیم تحت حمایت دولت روس تزاری که نفوذ همه جانبه ای در ایران داشت، قرار می داد. از این میان می توان "فتح اله اوف" را نام برد.

بازرگانان از یک سو مال می اندوختند و از سوی دیگر از جهان و پیشرفت های نقاط دیگر خبرهایی به ارمغان می آوردند. اگر چه بیکاره ها و آزمندان بسیاری هم در این میان بودند.

"زینال" قهرمان داستان جلیل محمد قلی زاده بنای بیکاره و به شدت خرافاتی و متعصبی است که فقط بلد است و راجی کند و بد "ارمنی های کافر" را بگوید.

صفحه های مجله ی معروف "ملا نصرالدین" پر است از مذمت شیخ ها و حاجی های طمعکار و ریاکار ایرانی مقیم قفقاز.

فقط مردم بیداردل و بازرگانان آزادیخواه بودند که به بیداری مردم موثر افتادند و در کشاکش انقلاب ضد فئودالی از بذل جان و مال دریغ نکردند.

لازم به گفتن نیست که در این جا باید به مفهومی که بورژوازی از آزادی و عدالت و امنیت و غیره دارد توجه کرد.

## فرهنگ

اولین دبستان ایران در تبریز به وسیله ی حسن رشدیه پا گرفت و بعد به وسیله ی هم او در تهران. از روزنامه های رسمی که بگذریم - و تبریز خود در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا روزنامه رسمی داشته- نخستین روزنامه غیر رسمی "اختر" بوده که کسانی از تبریزیان آن را در استانبول می نوشته

اند. بعد که در خود شهرها روزنامه در آمده، تبریز پس از تهران اولین شهر بوده که روزنامه بیرون می داد.

بعلاوه تاثیر مجله معروف ملانصرالدین و روزنامه های نظیر آن را که به زبان خود مردم نوشته می شد و نسخه هایش دست به دست میان توده مردم می گشت نباید دست کم گرفت. هنوز پیرمردان تبریز اشعاری از همان مجله را از حفظ دارند.

همه این عوامل و نیز تاسیس اولین چاپخانه ی ایران در تبریز در زمان عباس میرزا خود مایه ی بیداری مردم و آمادگی آنها برای مقابله با محمد علی میرزا می شده است.

## مذهب

کشاکش های مذهبی در آذربایجان خیلی شدید بود. داستان سنی و شیعه از آنجا که آذربایجان میدان جنگ شاه اسماعیل شیعی و سلطان سلیم سنی بوده، در اینجا کینه های فراوانی پرورده و خون های بسیاری ریخته است.

از نقطه نظر تاریخی بی هیچ تردیدی این دشمنی مذهبی باقیمانده ی سیاست های خاص و متضاد دستگاه های رهبری دسته ها و دولت های مختلف در ایران و خارج از ایران است. اما در دوره مشروطه خواهی که توده ی مردم معمولاً دنبال ریشه های تاریخی سنت ها و آداب و بقایای فرهنگی نیست، فریفته ی تبلیغات دستگاه استبدادی می شد و به حساب دشمن دین به روی هموطن آزادی خواه خود دست بلند می کرد و چه بسا که خونس را می ریخت بدون آن ملتفت شود که همه ی مردم از تمام فرقه های مذهبی یکسان استثمار می شوند و دشمن مشترکی دارند. گذشته از دشمنی میان شیعه و سنی، گرفتاری های دیگر هم به نام شیخی و متشرع و کریمخانی در میان بود که خود مایه ی جدایی مردم می شد و آن ها را از کارهای مملکتی غافل می کرد و کار نهضت را لنگ می کرد چنان که در زمان استبداد محمد علی میرزا و جنگ های تبریز یک گرفتاری انجمن ایالتی این بود که آتش نزاع دسته های مختلف مذهبی را در شهرهای دور و بر خاموش کند. ناگفته نماند که در دوره ی جنگ های یازده ماهه تبریز فرقه های مذهبی دوشادوش به جنگ پرداختند و با هم بر سر یک سفره نشستند و در تشیع جنازه ی شهدای یکدیگر با میل و رغبت شرکت کردند. این در نتیجه ی کوشش های انجمن ایالتی و مرکز غیبی بود که درد مشترک مردم را آشکار و آن ها را رهبری می کرد.

## وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار و تجاوز انبارداران و فئودال ها و حکام و محتکرین به سختی روزگار می گذراندند.

مردم شهر نشین و بازرگانان و بازاریان هم از وضع موجود و تسلط روزافزون امپریالیسم اروپایی بر دستگاه حکومتی و مملکت هیچ دل خوشی نداشتند. امپریالیسم اروپایی هر روز امتیازات اقتصادی فوق

العاده ای (مثلا امتیاز انحصار توتون و تنباکو و گمرکات) به دست می آورد و هر روز بیشتر از روز پیش جری تر می شد و دست و بال بورژوازی تازه رشد و توسعه یافته ی ملی را می گرفت.

## محمد علی میرزای ولیعهد

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری، در زیر فشار گرفتاری های بی شمار نمی توانستند تکانی بخورند و هم چنان می زیستند تا زمان مظفرالدین شاه که پسرش محمد علی میرزا را ولیعهد کرد و کارهای آذربایجان را به او سپرد. از یک سو ستمگری و بدی خوی او و از سوی دیگر برخی پیشآمدها خواه ناخواه مردم را به زبان آورد و آتش به باروت انقلاب زد.

از پیشآمدها که خود معلول علت های دیگری بوده (وضع معیشت و روابط ظالمانه ی اقتصادی) در این جا سخن نمی گوئیم. همین قدر باید دانست که بعضی از حوادث مثلا کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی، خبیرالدوله و شیخ احمد روحی در تبریز و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره باعث گرد آمدن و همفکری مردم شد.

مثلا در جنگ ارمنی و مسلمان آنچه بیش از همه روی مردم اثر گذاشت و سر زبان ها افتاد، این بود که در آن واقعه چند هزار تن ایرانی بی گناه از بزرگان و کارگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا ننمود و به روی خود نیاورد.

این امر شدت بی اعتنایی و بیکارگی دولت قاجاری را خوب نشان داد به خصوص که در همان موقع دولت انگلیس به عنوان خونبهای یک میسیونر انگلیسی که در راه ارومی- تبریز کشته شده بود، پنجاه هزار تومان از دولت ایران پول گرفت.

مردم با مقایسه این دو وضع خشمناک می شدند و از دولت قاجاری پاک دست می شستند. رفتار بد محمد علی میرزا در تبریز از یک سو انگیزه ای برای مردم آذربایجان بود و از سوی دیگر آنگاه که خود او شاه شد، آذربایجانیان برخلاف مجاهدان و رهبران تهران فریفته ی قول و فعل ریاکارانه ی او نشدند و تا توانستند جلو فسادکاری هایش را گرفتند.

باید دانست که محمد علی میرزا از همان ولیعهدی صد در صد آلت دست دولت تزاری روس بود و شاپشال معلم روسی او، او را چون عروسک خیمه شب بازی در دست می چرخاند.

بدکاری و بدرفتاری و سخت گیری محمد علی میرزا بدان جا رسیده بود که مثلا از حاجی میرمناف پول گرفت و پسر شانزده ساله ی او را سرتیپ کرد و به قول مجله ی ملانصرالدین تا وقتی محمد علی میرزا در تبریز بود بچه های زیبارو نمی توانستند قدم به کوچه بگذارند و در عوض چند سالی که در تبریز بود، کوه ها و سنگ های ایران را به جای نان به خورد تبریزیان داد که دیگر چیزی برای دولت انگلیس باقی نماند! (ملانصرالدین - سال دوم - شماره پنجم).

تاریخ نگاران مشروطه می نویسند که فشار و جلوگیری در تبریز بیشتر از تهران بود و رفتار محمد علی میرزا بدتر از عین الدوله در تهران بود.

محمد علی میرزا با این فسادکاری ها به شدت جلو زبان مردم را می گرفت که کسی گله و شکایتی نکند. ماموران و راپورتچانی میان مردم می فرستاد تا او را از هرگونه بدگویی درباره اش آگاه کنند. ترس چنان در دل ها جا گرفته بود که مردم حتی در خانه های خود نیز از گفتگو خودداری می کردند. ولیعهد با این همه ظلم و فسادکاری، سخت تظاهر به دینداری می کرد. روز عاشورای محرم تکیه برپا می کرد و شب عاشورا پابرهنه به کوچه ها می افتاد و چنان که رسم مردم تبریز است در چهل و یک مسجد شمع روشن می کرد و مرتب کتاب های دینی و دعا چاپ می رساند.

مثلا در محرم همان سال که نهضت مشروطه برخاست، حاج شیخ محمد حسین نامی نسخه ی تازه ای از "زیارت عاشورا" پیدا کرده بود. ولیعهد با شتاب آن را در چاپ خانه ی خصوصی اش چاپ و میان مردم پخش کرد.

## انجمن ایالتی و مرکز غیبی چه بود؟

آن گاه که بست نشینان شاه عبدالعظیم و آزادی خواهان دیگر شهرها مظفر الدین شاه را مجبور کردند که "مشروطه اعطا کند و مجلس باز کند" انجمن ایالتی تبریز هم پا گرفت. هدف از تشکیل انجمن نخست فقط برگزیدن نمایندگان مجلس شورا بود اما پس از انجام دادن این کار انجمن پراکنده نشد و خواهیم دید که به کمک انجمن سری "مرکز غیبی" به چه کارهایی برخاست و چگونه جنبش مشروطه را پاسداری کرد و راه برد، اگر چه احتمالا گاهی هم دچار لغزش شده باشد.

اما مرکز غیبی خود چه بود؟

دکتر نریمانوف آزادی خواه و سوسیالیست و نویسنده ی اجتماعی - سیاسی بسیار معروف آذربایجان شمالی در دوره ی مشروطه خواهی ایران و سال های پیش از انقلاب بلشویک روسیه بود. بدون شک می توان او را از خدمت گزاران آزاد اندیش ملل شرق نامید. وی حوادث دوره ی مشروطیت را به دقت بررسی می کرد و در مقاله های سیاسی و اجتماعی خود به آزادی خواهان ایران راه صحیح را نشان می داد و آنها را دل و جرئت می بخشید. از مقاله های او "گفتگو با یک ایرانی" و "قانون اساسی و مشروطیت ایران" را می توان نام برد.

در اثنایی که دولت تزاری روس برای خفه کردن انقلاب کمک های همه جانبه ای به استبداد قاجاری می کرد، در ماورای قفقاز از طرف حزب سوسیال دمکرات، کمیته های کمک به انقلاب ایران تشکیل شد.

نریمان نریمانوف که سرپرست کمیته ی تفلیس بود، برای ستارخان و باقرخان اسلحه و مواد منفجره و ادبیات انقلابی و دیگر چیزهای ضروری می فرستاد، بعد نیز در سال ۱۹۰۶ میلادی با همکاری مستقیم نریمان، تشکیلات سوسیال دموکرات "اجتماعیون عامیون" در باکو به وجود آمد که ایرانیان مقیم قفقاز در آن عضویت داشتند. (ماهنامه ی آذربایجان - چاپ باکو - شماره ۱۹۶۸)

چندی بعد حاجی علی دوافروش، علی مسیو و دیگران، مرام نامه ی "اجتماعیون عامیون" را به فارسی ترجمه کردند و با همکاری مستقیم حیدر عموو غلو عضو "اجتماعیون عامیون" دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و خود انجمن سری به نام "مرکز غیبی" برپا کردند که رشته ی رهبری دسته را در دست داشته باشد. حیدر عموو غلو با نریمانوف ارتباط مستقیم داشت و گزارش های فعالیت های نهان و آشکار خود را برای او می فرستاد.



بدین ترتیب معلوم می شود که مجاهدان از کدام چشمه آب می خوردند و نیز بی پایگی اظهار نظرهای مغرضانه اشخاصی که مجاهدان را مشتی اوباش می نامند، محقق می گردد. بد نیست در همین فصل مختصری از شرح زندگی قهرمان آزادی، حیدر عموغلو، را بیاوریم.

## حیدر عموغلو

"تبریزدن مرند امانت گنتدی  
او بومی حیدر خان تهیه انتدی"

حیدر خان عموغلو چراغ برقی (مهندس تاروردی یوف) اجدادا اهل سلماس بود. وی تحصیلات ابتدایی را در گمری (از شهرهای ارمنستان) و تحصیلات متوسطه و عالی را در تفلیس و باکو تمام کرد. در سال ۱۳۱۹ ه.ق. در بادکوبه به سمت مهندسی برق کار می کرد. از پانزده شانزده سالگی داخل مبارزات سیاسی شد و از ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۷ شمسی) با نریمانوف شروع به همکاری کرد و عضو "اجتماعیون عامیون" شد. بعد به دستور همین تشکیلات "اجتماعیون عامیون" تبریز را به ریاست علی مسیو تشکیل داد.

کارخانه ی برق صحن حضرت رضا را در زمان مظفرالدین شاه، او نصب و دایر کرد. حیدر عموغلو در مدت اقامت خود در مشهد شروع به تبلیغات کرد و با استفاده از موضوع نان مردم بر ضد حاکم وقت شوراند و مردم عزل او را خواستند.

حیدر عموغلو به تهران آمد و به کارهای مختلف و تبلیغات دامنه دار در میان طبقات مختلف دست زد تا موضوع تحصن در سفارت انگلیس پیش آمد (۱۲۸۵ شمسی). حیدر عموغلو در این موقع سرپرست سیم کشان مدرسه سپهسالار بود. حیدر عموغلو با متحصنین تماس نزدیک و دائم بقرار کرده بود و از خارج به کمک چند نفر دیگر آنها را به درخواست مشروطه تشویق می کرد.

به کمک حیدر عموغلو در تهران چند رقم عملیات خطرناک مسلحانه طرح و اجرا شد که مستبدان و سردمداران را به ترس انداخت. از آن جمله است بمب انداختن در خانه ی یکی از وزیران وقت و بمب انداختن در خانه ی علاءالدوله که حیدر عموغلو شخصا و به تنهایی این را انجام داد، قتل اتابک اعظم به وسیله ی عباس آقا تبریزی و بمب انداختن بر کالسکه محمد علی شاه در سه راه اکباتان. حیدر عموغلو غالبا تحت نظر بود. بارها زندانی شد، بارها متواری شد و دوباره با لباس مبدل به ایران برگشت و فعالیت خود را از سر گرفت.

یک بار پس از گرفتاری خود را مامور خارجه معرفی کرد و به فرانسه (۲) صحبت کرد و بدین ترتیب ماموران دولتی را گول زد و آزاد شد. پس از این آزادی که به تبریز آمد، با ستارخان همکاری نزدیک داشت.

از عملیات و طرح های برجسته ی حیدر عموغلو در جریان جنگ های تبریز سه فقره ی زیر معروفیت پیدا کرد:

۱- برای شجاع نظام مرندی بمبی به صورت تحفه ای نادر و لایق فرستاد که سبب قتل او و پسرش شد.



۲- زیر زمین اسبی مواد منفجره گذاشت و به میان دشمنان رها کرد و از دشمنان که برای تصاحب اسب بی صاحب سرودست می شکستند، بیست سی نفر را کشت.

۳- در جریان محاصره ی تبریز شجاع الدوله بالای تپه ای نرسیده به "سردری" می ایستاد و فرمان می داد. حیدر عموغلو نقشه کشید و در همان محل زیر خاک مقدار زیادی مواد منفجره گذاشته شد که صبح سبب قتل شجاع الدوله شود. روباهی فلک زده شبانه به داد شجاع الدوله رسید و کار به نتیجه مطلوب نرسید.

یکی دیگر از کارهای جالب حیدر عموغلو حل مساله ی نان در خوی بود. محتکران و انبارداران مردم را در گرسنگی و زحمت نگاه می داشتند و حاضر نمی شدند گندم خود را بفروشند. حیدر عموغلو با کاردانی و جانفشانی در مدت کوتاهی (ده روزه) مشکل نان را در خوی به خوبی حل کرد و پوزه ی محتکران و دشمنان خلق را به خاک مالید و مردم به قدردانی از قهرمان زحمتکش خود به نامش شعر گفتند و سر زبان ها انداختند:

عمو غلو گلدی خویا      خویلو لارا قرار قویا  
یتیملرین قارنی دویا      یاشاسین گوزل عمو او غلو!

عمو او غلو مینیب فایتونا      تومار وئریب ئوز آتینا  
چورک یننیب یوز آلتینا      یاشاسین گوزل عمو او غلو!

.....

راستا بازار لار راستاسی      گلیر مجاهد دسته سی  
عمو او غلو دور سر کرده سی      یاشاسین گوزل عمو او غلو!

باققال – بازار چیراق قویدو      کاسیب باخدی قارنی دویدو  
هر بیر ایشه قانون قویدو      یاشاسین گوزل عمو او غلو!

ترجمه ی فارسی:

عمو او غلو به خوی آمد و برای خویی ها قرار و مدار گذاشت تا شکم یتیمان همه سیر شود، زنده باد عمو او غلو خوب! / عمو او غلو سوار درشگه شده و اسبش را تیمار داده، نان به یوز آلتین (دو شاهی) تنزل کرده، زنده باد عمو او غلو خوب! / این جا راسته بازار است، دسته ی مجاهدان می آیند، سر کرده شان حیدر عمو او غلو است، زنده باد عمو او غلو خوب! / بقال و بازار چراغ گذاشت (ارزان کرد)، فقیر به یک نظر شکمش سیر شد، او به هر کار قانونی گذاشت، زنده باد عمو او غلو خوب! /

پس از فتح تهران (سال ۱۲۸۸ شمسی) عده ای از آزادیخواهان که حیدر عمو او غلو نیز جزو آن ها بود، با تلاش های پیگیری فرقه ی دمکرات ایران را تشکیل دادند. از این تاریخ به بعد حیدر عمو او غلو مرتب برای ماموریت های مخفی به شهرهای مختلف (مشهد، اصفهان، قم و ایل بختیاری) رفته است. بعد از قتل سید عبدالله بهبهانی (۱۲۸۹ شمسی) حزب اعتدال شهرت داد که بهبهانی را دموکرات ها کشته اند و بنابر این حیدر عمو او غلو با عده ی دیگری دستگیر شد اما پس از چهل روز که هیچ گونه مدرکی به دست نیاموردند آزاد شد اما تحت تعقیب تروریست های حزب اعتدال قرار گرفت و دوبار از گلوله ی آنها جان به سلامت برد.

بعد از این واقعه بود که به ماموریتی هفت هشت ماهه به میان ایل بختیاری رفت و در بازگشت مخفی خود در خانه آقای "محمود محمود" پنهان شد. چندی بعد از طرف یفرم خان پیغام رسید که مقامات دولتی (البته دولت تازه ی مشروطه!) از جایگاه او آگاه شده اند و بهتر است از ایران خارج شود. حیدر عمو او غلو ناچار با لباس میدل از ایران خارج شد.

از این تاریخ تا انقلاب شوروی حیدر عمو او غلو در خارج از ایران به فعالیت های مختلفی دست زد و با اشخاص اندیشمند بسیاری نشست و برخاست کرد تا اینکه توانست به روسیه ی شوروی برود و همان جا به فعالیت های خود ادامه دهد. در نخستین کنگره ی بین الملل سوم به عنوان نماینده ی ایران شرکت کرد.

در ۱۹۱۹ میلادی میرزا کوچک خان، سردار جنگل، در گیلان قیام کرد. حیدر عمو او غلو کاملاً ناظر جریان بود و بالاخره به صلاح دید رهبران درجه اول شوروی که حیدر عمو او غلو با آن ها نشست و برخاست داشت، رهبری حزب عدالت انزلی (اجتماعیون عامیون) به عهده ی او و دوستانش گذاشته شد.

در همین موقع ها کلنل محمد تقی خان در خراسان قیام کرده بود و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان. حیدر عمو او غلو در صدد ارتباط مستقیم با این سه قیام که می توان گفت دنباله ی انقلاب ناتمام مشروطه بود، برآمد. متأسفانه نمایندگان حیدر عمو او غلو وقتی به خراسان و آذربایجان رسیدند که کلنل و خیابانی را قداره بندان از پای در آورده بودند و آتش قیام خاموش شده بود.

حیدر عمو او غلو مخفیانه با چند نفر دیگر به گیلان آمد تا دست کم دسته های مختلف قیام جنگل را یکپارچه کند و از نزدیک با میرزا کوچک خان مذاکره کند. حیدر عمو او غلو در این ماموریت به دست عناصر ارتجاعی و احياناً فریب خورده شهید شد.

عارف شاعر مشهور، حیدر عمو او غلو را چکیده ی انقلاب نامیده.

ستارخان، بازوی نیرومند انقلاب مشروطه، همیشه می گفته است: "حرف همان است که حیدر خان بگوید."

## فعالیت های انجمن ایالتی و مرکز غیبی

در پایان سال ۱۲۸۵ و آغاز ۱۲۸۶ پیش از بمباران مجلس (دوم تیر ماه ۱۲۸۷) آزادیخواهان تهران و تبریز با دو روش کاملاً متقابل مبارزه می کردند. مبارزان تهران، از جمله دو سید بزرگوار، با خوشبینی چشم به درباریان داشتند که خواست های ملت را اجراء کنند و مملکت را از فلاکت نجات دهند. این دو سید می خواستند همه چیز را با زبان خوش و اندرزهای عاقلانه درست کنند و به جنگ و خونریزی نیازی نمی دیدند. چنان که تجربه های تاریخی قدیم و معاصر در دنیا نشان می دهد، چنین روش مسالمت جویانه ای تاکنون هیچ ملت رنج دیده ای را از قید استعمار و استثمار رهایی نداده است. بدون داشتن کینه و یا تنها با مشت های خالی گره کرده، نمی توان بر دشمن درنده ای که به انواع سلاح و حيله مجهز است، غلبه کرد.

اما در تبریز در همان روزها به دستور انجمن ایالتی که تجربه‌ی فوق‌الذکر را انگار نیک دریافته بود و به کار می‌بست، روزهای جمعه بازارها بسته می‌شد و مردم در مسجدها گرد می‌آمدند و سخن‌گویان بالای منبر می‌رفتند و با آن‌ها سخن می‌گفتند و شعرهایی شورانگیز به دوزبان فارسی و ترکی قرائت می‌شد. "واعظان مشروطه" که روز به روز شماره‌شان بیشتر می‌شد، سخن از قانون و برابری و همدستی می‌راندند، مردم را به گرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و فنون جنگ تشویق می‌کردند. مردم بیرون از آجی کورپوسو (پل تلخه رود) آن موقع دشت و بیابان بود، دسته دسته و پیاده و سواره جمع می‌شدند. سوارگان به اسب سواری و پیادگان به تیراندازی می‌پرداختند. گذشته از بزرگ‌ها برای بچه‌های هم تفنگ چوبی ساخته بودند که آنها هم برای خودشان جنگ و تیراندازی بیاموزند. بعدها کار صورت بهتری یافت. در هر کوی دسته‌ای به آموزگاری یکی از سرکردگان فوج‌ها به مشق و تمرین پرداختند. پیر و جوان صف می‌کشیدند و به آواز "یک دو" پا به زمین می‌کوبیدند. ملایان و سیدان با عمامه و رخت بلند تفنگ به دوش انداخته و همپای دیگران مشق می‌کردند. این آمادگی‌های جنگی فقط در تبریز و بعدها در رشت به عمل می‌آمد. در تهران، در مجلس شورا، این کارها را بی‌ارزش جلوه می‌دادند و آشکارا مرکز غیبی را مسخره می‌کردند. حتی خود نمایندگان آذربایجان و دو سید تهرانی روی خوش نشان نمی‌دادند.

در تبریز هزاران مجاهد مسلح و از جان گذشته تربیت شد که پول و مزدی نمی‌گرفتند و اسلحه و فشنگ را هم خود می‌خریدند. انجمن فقط بعدها از پول‌های جمع شده فشنگ می‌خرید.

آذربایجان و محمد علی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند. از همین رو بود که وی بعد از به شاهی رسیدن، بزرگ‌ترین دشمن خود را آذربایجان می‌شمرد و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیلات آنجا به کار می‌برد و برای نابود ساختن کادر رهبری و هسته‌ی مرکزی نهضت تلاش می‌کرد. وی توطئه می‌چید، آدم‌های معلوم‌الحالی را سر وقت تبریز می‌فرستاد، ایل‌ها و مخصوصاً شاهسون‌ها را می‌شوراند و به غارت و چپاول شهرها و روستاهای آذربایجان و می‌داشت، عثمانی‌ها را به دشمنی برمی‌انگیخت، قشون می‌فرستاد و بالاخره راه را برای ورود روس‌های تزاری به آذربایجان و تبریز و کشتار و اعدام‌های بی‌رحمانه‌ی آن‌ها هموار می‌کرد. بیان مختصر جنایت‌هایی که روز عاشورای ۱۳۳۰ ه.ق. در تبریز به دست سالدات‌ها صورت گرفت، موبر تن سیخ می‌کند.

تبریز هیچگاه فریفته‌ی ظاهر آشتی جوی محمد علی میرزا نشد و همواره با او از در مخالفت درآمد، حتی در مورد قرض‌هایی که می‌خواست از دول بیگانه بگیرد. کار بدانجا رسید که در خرداد ۱۲۸۶ آنگاه که دشمنی محمد علی میرزا با مشروطه آفتابی شد و مجلس شورای ملی بی‌اعتباری و آلت دست بودن خود را ثابت کرد، انجمن ایالتی به نمایندگان خود در تهران تلگراف کرد که اگر کاری پیش نمی‌رود، بیایید در این جا دست به هم داده و به چاره‌ی دردها بکوشیم. بعد هم کار انجمن بالا گرفت و از مجلس خواستند که محمد علی میرزا را از کار برکنار کنند و بعد هم خود این کار را کردند. محمد علی میرزا در تمام خلافت‌هایش انجمن ایالتی را سنگ راه خود می‌دید، حتی پس از بمباران مجلس که انجمن ایالتی خود را جانشین آن اعلام کرد و رشته کارها را در دست گرفت، موقعی که محمد علی میرزا خواست خودسرانه از دولت‌های بیگانه پول قرض کند، انجمن ایالتی به جای مجلس به تمام کشورهای دنیا اعلام کرد که استقراض محمد علی میرزا "نظر بر این که باعث اضمحلال ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانی‌ی خود جان سپاری می‌کند، ملت ایران هم به هیچ وجه خود را ذمه دار این استقراض نخواهد دانست."

اثر و نتیجه‌ی مبارزه‌های چهار ماهه‌ی نخست تبریز (از تیر ماه ۱۲۸۷ تا آخر مهر) این شد که آزادیخواهان شهرهای دیگر ایران که بعد از بمباران مجلس خاموش شده بودند، تکانی خوردند و به

همکاری با آذربایجان پرداختند و همین تکان و همکاری بود که پس از سیزده ماه که از بمباران مجلس می گذشت، به فتح تهران و فرار محمد علی میرزا انجامید.

آقای امیرخیزی در کتاب خود می نویسد آن روز که در تبریز بر سر خانه های مردم بیرق سفید می زدند و آنها را به پناه روسیه تزاری می خواندند، اگر ستارخان به کوچه ها نمی آمد و بیرق های سفید را یکی یکی بر نمی داشت، جنبش مشروطه در همان لحظه خفه می شد. چرا که فقط در محله ی کوچکی از تبریز جنبش باقی مانده بود و آن هم در حال خفه شدن.

شرح اثرات و کارهای انجمن ایالتی در این مختصر نمی گنجد. همین قدر بگوییم که غیر از کارهایی که برای پیش بردن نهضت در سراسر ایران می کرد، در خود تبریز و آذربایجان هم دست به اصلاحات دامنه داری زد. از جمله نخستین شهربانی ایران را در تبریز بنیاد نهاد. انجمن چنان قدری و محبوبیتی یافت که حتی برای آذربایجان والی انتخاب کرد (اجلال الملک را می گوئیم) و دیگر منتظر دستور مجلس شورا نمی شد، چنان که هنوز قانونی برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن پیشگام شد و بی اجازه ی والی وقت استیناف "دادگاه دوم" تشکیل داد.

انجمن برای سروسامان دادن به کارشهرهای دیگر آذربایجان کسانی را روانه می کرد و در تمام نقاط مختلف انجمن راه می انداخت و جنبش را جان می دمید. انجمن روزنامه ی مخصوص هم چاپ و نشر می کرد.

نتیجه ی همه ی این جانفشانی ها این شد که از روزی که محمد علی میرزا مجلس را به توپ بست و آزادیخواهان تهران را در سه چهار ساعت پراکنده کرد (زیرا آمادگی نداشتند) تبریز بنای جنگ را گذاشت و یازده ماه مردانه ایستادگی کرد و در این یازده ماه قربانی هایی داد و سختی هایی کشید که با گفتن تمام نمی شود.

مثلا وقتی که تمام راه ها بسته بود و شهر در محاصره ، مجاهدان ینجه می خوردند و جنگ می کردند. ضرب المثل مشهور ترکی از همان روزها باقی مانده: یونجا یئیب مشروطه آلمیشیق! (یونجه خوردیم و مشروطه گرفتیم!)

جنگجویی دریادل و بی باک چون ستارخان، فرمانده این جنگ ها بود. جنگ هایی که در شرایط سختی می گذشت. غیر از دو محله ی بزرگ تبریز که در دست دولتیان بود و با مشروطه چی ها دشمنی می کرد، از چهار سو قشون بر سر مجاهدان ریخته بود:

- ۱- سپاه قره داغ زیر فرمان رحیم خان.
- ۲- سپاه مرنند زیر فرمان شجاع نظام.
- ۳- سپاه ماکو زیر فرمان عزت ا... خان.
- ۴- سپاه عین الدوله که قسمتی را از تهران آورده بود و قسمتی از اسکو و سردری و آن طرف ها جمع کرده بود.

کارشکنی دشمنان داخلی را هم نباید فراموش کرد که سفارت روس تزاری و جمعی از ملایان انباردار و مالک (مثلا میرهاشم دوه چی، امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد) و قداره کشان و "لومپن" های شهری بودند. مثلا یکی از همین قداره کشان در کشاکش دعوا آب شهر را قطع کرد. در همین جنگ ها بود محمد علی میرزا به رحیم خان نوشت: هر چه زودتر مخالفین دولت را سرکوب کردی زیادتیر مورد مرحمت ملوکانه ی ما خواهید بود. شرط و شروط مصالحت یعنی چه؟ رعیت باید

در مقابل احکام دولت تسلیم محض باشد. مشورت با جنرال کونسول روس بنما و تحسن را به هیچ  
مشمار.

مطالعه ی کتاب "پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت" نوشته ی غلامحسین ساعدی و هم چنین داستان  
بلند "توپ" اثر همین نویسنده، برای فهم اوضاع آذربایجان و احوال مردم آن روزگار بسیار مفید است.

## حرف آخر

کار آذربایجان بخصوص تبریز در نهضت مشروطه خواهی به صورت نیروی محرکه ی توده ها بود  
در وقت سستی گرفتن، و هدایت نهضت به راه راست و مبارزه بود آنگاه که احتمال از راه به در شدن  
و گمراهی می رفت. دریغ که نتوانست وظیفه ی خود را تا آخر دنبال کند و در نیمه راه ابتکار عملیات  
از دست تبریز به در رفت و عمارت ایالتی با خاک یکسان شد.

مشروطه دوباره برقرار شد اما وضع توده های مردم فرقی نکرد و گرد آزادی ستارخان در تهران در  
دوران حکومت مشروطه! به دست همان هایی که سنگ آزادیخواهی و مشروطه به سینه می زدند  
گلوله خورد و خانه نشین شد و بعد حیدر عمو او غلو اجبارا جلای وطن کرد. چرا که امثال این آزادگان  
سد راه اشراف بورژوا - فنوئدال بودند که میوه ی درخت مشروطه را چیدند بی آن که در کشت و  
پرورش آن دستی داشته باشند.

در این کشاکش "فنوئدالیسم و بورژوازی با هم آشتی کردند" و کلاه مردم چنان که پیش از این، پس  
معرکه ماند ... آزادگان و رزمندگان از میدان به در شدند و به "گمنامان" تاریخ پیوستند و فرصت  
طلبان و طاووس صفتان ماندند و شدند رجال صدر مشروطیت و دانشمندان پر قدر و قیمت! ... (۳)

- ۱- روزنامه ی تایمز چاپ لندن دو سه روز پس از بمباران مجلس پس از نکوهش های بسیار می  
نویسد: "این نمونه ای بدست داد از آن که شرقیان شاییده ی زندگانی آزاد نمی باشند." تاریخ مشروطه-  
کسروی
- ۲- حیدر عمو او غلو به پنج زبان آشنایی کامل داشت.
- ۳- این مقاله یک بار در مهد آزادی آدینه، شماره ی مخصوص مشروطه، چاپ شده و تکمیل شده ی آن  
در آرش ۱۸ آذر ۱۳۴۷.